

شرح رسالہ شریفہ نند صالح

حضرت آقای حاج دکتور نور علی تابانده (مجنوب علیشاه)

(قسمت دوازدهم: شرح جهاد تا پایان شرح محبت)

فہرست

(متن ویراستہی بیانات، تلمیخ دو شرح آغاز شدہ از سال ہای ۱۳۷۶ و ۱۳۸۶ ه. ش.)

شرح رسالہ شریفہ پند صالح (تتمت دوازدهم)

صفحو	عنوان
۵	شرح جہاد
۱۹	شرح امر بہ معروف و نہی از منکر
۴۲	شرح مستحبات
۵۰	خلاصہ صفات مؤمنین
۵۳	مروری بر عناوین جزوات قبلی شرح رسالہ شریفہ پند صالح
	اول (شرح مقدمہ، فکر و تحقیق، دلایل بقای روح و تجرد نفس و عالم آخرت) / دوم (شرح ایمان، ذکر و فکر) / سوم (شرح انتظار، صحبت و صلوات، آداب خدمت، کتمان سر) / چہارم (شرح اخلاق، مراقبہ و محاسبہ، یاد مرگ، امل، توبہ و انابہ، حیا، خوف و رجاء) / پنجم (شرح تواضع، کبر، فخر و ریا، سمعہ، محبت و ترحم، رقت، فراست، غضب و شہوت، شجاعت، ہمت، فتوت، غیرت، خشم، کظم غیظ، عفو و احسان، تہور، جبن، کینہ، عداوت، ظلم، شہوت، عفت، شرہ و خمود، توکل، تسلیم و رضا، شکر، احسان والدین، وفا، قناعت، استغنا، طمع، سخا و حرص، حلال، مکر، خدعہ، طغیان، جزع و حسد) / ششم (شرح خدمت، مواضع تہم، تعظیم امر و نہی) / ہفتم (شرح مواضع تہم، تعظیم امر و نہی، جمع شریعت و طریقت، قرائت قرآن) / ہشتم (شرح نماز) / نہم (شرح اوراد، دعا، سحر) / دہم (شرح جمعہ، روزہ) / یازدہم (شرح زکات - خمس، انفاق، حج)

با توجه به آنکه حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجدوب علیشاه) پاسخ نامه‌ها و سؤالات را، عموماً در جلسات فقری بیان می‌فرمایند و امکان پاسخ جداگانه به تک تک نامه‌ها و سؤالات نمی‌باشد، لطف نمایید مطالب جزوات بیانات را قبل از طرح سؤال به دقت مطالعه بفرمایید.

خواهشمند است به منظور دسترسی هر چه بیشتر علاقه‌مندان به‌خصوص فقرا و سایر مؤمنین به این جزوه و سایر جزوات بیانات، در صورتی که بیشتر از یک جلد موجود دارید، لطف نموده به سایرین هدیه نمایید.

با توجه به آنکه تهیه‌ی جزوات بیانات، مستقل از هر مؤسسه خیریه و انتشاراتی صورت می‌گیرد، خواهشمند است جهت اعلام سفارش و آشنایی با نحوه‌ی اشتراک، با شماره‌ی تلفن ۸۲۴۲ ۵۸۳ ۰۹۱۲ تماس حاصل فرمایید.

بدینوسیله از همه‌ی کسانی که در تکثیر این جزوه و سایر جزوات بیانات، توفیق خدمت مالی داشته‌اند، سپاسگزاری می‌شود.

مطالعه جزوات از طریق سایت اینترنتی ذیل نیز امکان‌پذیر می‌باشد. در این سایت، جزوات به تفکیک و شامل مجموعه جزوات گفتارهای عرفانی، مکاتیب عرفانی، شرح رساله شریفه پندصالح، گفت‌وگوهای عرفانی، جزوات موضوعی (استخاره، اختلافات خانوادگی، حقوق مالی و عشریه) و... می‌باشد. همچنین در این سایت امکان جستجوی موضوعی در خصوص مطالب مورد نظر، نیز وجود دارد.

WWW.JOZVEH121.COM

ش

جهاد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

جهاد بزرگ که کوشش با نفس در بندگی خدا و رستگاری از دنیا است واجب است بر مؤمنین که باید با اسلحه‌ی ذکر و فکر و کمک همت باطن پیر جهاد با شیطان نمایند و کوشش ظاهری برای توسعه و حفظ اسلام و اسلامیت و جان و مال را در راه حق دادن و جهاد کوچک در صورت امر امام با دشمنان خارجی با اسلحه جنگیدن بر تمام مسلمین مگر اشخاصی که معاف شده‌اند واجب است و هکذا دفاع از مهاجم در هر زمان با امکان و آموختن آداب جنگ در هر زمان برای مسلمین عموماً و مخصوصاً شیعه که انتظار ظهور امام و جهاد در رکاب آن بزرگوار دارند، لازم است.^۲

یک تقسیم‌بندی که در اسلام می‌کنند، تقسیم آن به اصول دین و فروع دین است. این نوع تقسیم‌بندی‌ها در دین اصولاً برای بهتر درک کردن آن مفید است ولی اثری در تدین ندارد. از این جهت نمی‌شود گفت نماز، روزه و... فروع دین‌اند چنانکه در قرآن عمدتاً می‌فرماید: الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ، با ایمان، عمل صالح را توأم

۱. جلسات فقری شب‌های جمعه، تلفیق دوره‌ی اول تاریخ‌های ۱۳۷۷/۱۱/۱۵ و ۱۳۷۷/۱۱/۲۲ هـ.
ش. و دوره‌ی دوم تاریخ ۱۳۸۸/۲/۱۷ هـ. ش.

۲. پندصالح، ص ۸۴.

کرده است. بنابراین بهتر است که بگوییم اعتقادات و وظایف عملی. به هر جهت چه بگوییم فروع دین، چه اصول دین، فرقی در اصل مطلب نمی‌کند. منظور اینکه وقتی می‌گوییم فروع دین این چند چیز است، باید توجه کنیم که اینها نه تنها فرع نیست بلکه اصل هم هست متنها به اعتباری فرع تلقی می‌شود.

یکی از فروع دین جهاد است؛ جهاد از ریشه‌ی جهد یعنی کوشش کردن. بنابراین هر کوششی که برای خدا باشد یک نحوه جهاد تلقی می‌شود. خداوند می‌فرماید: وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا، کسانی که در راه خدا جهاد کنند، ما راه‌های خود را به آنها نشان خواهیم داد. این جهاد یک کوشش عمومی است و در واقع به اعتقادات و اعمال مردم مربوط می‌شود. اجتهاد فقهی هم از همین لغت است یعنی کوشش برای درک مسائل فرعی از کلیات. کسی که در راه اجتهاد کوشش کند، اگر به نتیجه‌ی صحیح برسد، یعنی حکم خدا را استنباط کند، دو ثواب دارد یکی اینکه کوشش کرده و یکی اینکه حکم خدا را اعلام کرده. اگر اشتباه کند (در صورتی که نیت خالص داشته باشد) یک ثواب دارد، برای اینکه کوشش کرده ولی خطا کرده است. اما این توجه را باید بکنیم، همانطوری که در جهاد جنگی تا وقتی که امام معصوم اجازه نفرمودند و دستور نداده‌اند آن جنگ جهاد تلقی نمی‌شود. پس جهاد با

نفس، اجتهاد هم تا اجازه نباشد، اجازه‌ی جهاد نباشد به نتیجه‌ی خوب نمی‌رسد.

در عرف فقهی، جهاد عبارت است از جنگ با دشمنان اسلام به دستور و اذن پیامبر یا امام. البته در مذاهب اربعه اهل سنت آنها چون معتقدند که هر کسی حکومت را به دست گرفت ولی امر است، *أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ*^۱، بنابراین علمای‌شان می‌توانند الان هم مثلاً حکم جهاد بدهند. ولی به نظر شیعه چون امام کسی است که جانشین پیغمبر، مستقیم یا غیرمستقیم، باشد و از آنجایی که امام غائب است، جهاد، مصداقاً و نه مفهوماً، منتفی است؛ یعنی جهاد را از احکام فقهی نمی‌توان برداشت و کماکان جزء احکام فقهی است ولی مصداقاً منتفی است یعنی مورد پیدا نمی‌کند، چون یکی از شرایط اصلی آن که اذن امام است، موجود نیست. پس جهاد اصغر، در زمان خود پیغمبر و در زمان ظهور ائمه، برحسب دستور و اجازه‌ی پیغمبر یا امام بود. البته ائمه (جز حضرت علی علیه السلام و مدت کوتاهی حضرت امام حسن علیه السلام) خلافت به معنایی که حکومت باشد، در دستشان نبود که جهاد اعلام بشود. ولی وقتی که حکم جهادی بود علی علیه السلام اجازه می‌داد، تنفیذ می‌کرد. از این رو شیعیان و ارادتمندان آن حضرت که به جهاد می‌رفتند، مُثاب بودند. در زمان ائمه هم اگر حکم جهادی داده می‌شد در صورتی

که امام اجازه می‌دادند شیعیان به جهاد می‌رفتند.

پس جهاد در غیبت امام مورد پیدا نمی‌کند. البته دفاع غیر از جهاد است. وقتی که دشمن حمله می‌کند، دفاع بر همه‌ی مسلمین، حتی زن‌ها و کودکان در حدّ امکان خودشان واجب است. دفاع از خود واجب است و این یک قاعده‌ی کلی است، چه در مورد جنگ و چه در زندگی معمولی. چنانکه انسان در مقابل دزد شبانه جایز است از خود دفاع کند و با او مقابله و حتی مضرّوش کند. به‌هرحال دفاع واجب است و محتاج به اذن امام نیست. پس چون دفاع همیشه، یعنی در غیبت امام هم، جایز و واجب است، شیعیان که منتظر ظهور امام هستند، اگر انتظارشان واقعی باشد باید چنان باشد که همین الان امام ظاهر می‌شود. همیشه احتمال بدهند و امیدوار باشند که خداوند این توفیق را به آنها خواهد داد. در این صورت برای اینکه در رکاب امام باشند باید مسلّح باشند، استفاده از سلاح را یاد بگیرند. به‌صورت ظاهر سلاحی را که امروز متداول است ولی در عالم صغیر ذکر و فکر مؤمن سلاح او است. باید همیشه توجّه به ذکر و فکر داشته باشد تا در ظهور امام، یا در عالم درونی یعنی عالم صغیر یا در عالم کبیر، مسلّح باشد.

اما اینکه فرمودند جهاد باید با اجازه‌ی امام باشد برای این است که اولاً تشخیص اینکه طرف دشمن است یا دشمن نیست با هرکسی نیست. فقط آن کسی که از طرف خداوند قوه‌ی قدسیه دارد می‌تواند

تشخیص بدهد که این شخص یا این گروه یا این لشکر، دشمن است و باید با او جنگ کرد و کشت یا نه. درباره‌ی علی علیه السلام می‌گفتند حضرت، خیلی شجاع بود، از اشجع شجاعان عرب بود. حضرت در جنگ‌ها بیش از همه فعالیت داشت و بیش از همه زخم برمی‌داشت. می‌گویند در جنگ احد بیش از هفتاد زخم بر حضرت وارد شده بود، البته زخم‌های کوچک و بزرگ. اما همین حضرت فرمود وقتی من شمشیر می‌زنم و می‌خواهم کسی از دشمنان را بکشم تا هفتاد نسلش را در آینده می‌بینم که اگر تا هفتاد نسل یک نفر مؤمن در نسلش باشد او را نمی‌کشم. این چنین شخصی، یعنی امام، می‌شناسد که طرف دشمن است یا نیست. البته همانطور که اجازه‌ی جهاد با امام است، اجازه‌ی حمل اسلحه هم با امام است؛ برای اینکه آن هم از توابع جهاد است. در عالم صغیر هم اجازه‌ی مسلح شدن به ذکر و فکر در زمان ظهور با امام است و در زمان غیبت هم با کسانی است که امام تعیین کرده باشند. و الا اگر کسی بدون اجازه‌ی امام اسلحه بردارد و آن اسلحه را نتواند به کار ببرد، برایش اثری ندارد. ان شاء الله ما توفیق داشته باشیم که ظهور امام را ببینیم و مجهز به اسلحه هم باشیم.

اما جهاد خصوصیتی دارد. مهمترین خصوصیتش این است که جهاد از اول بر زن‌ها واجب نبود، زن‌ها در هیچیک از جنگ‌های پیغمبر شرکت نداشتند. در یکی از جنگ‌ها یکی از زن‌ها که از مؤمنات مسلمان بود و پرستاری بلد بود، به قول امروز امدادهای اولیه می‌دانست،

زخم‌های مجروحین را می‌بست؛ و الاً بر زن‌ها واجب نیست.

اما از این مهمتر چون جهاد اصولاً کوشش است و این کوشش چه بگوییم جهاد فی سبیل الله، چه بگوییم جهاد فی الله، کوششی همگانی و همه وقتی است، نمی‌شود گفت که من امروز در راه خدا کوشش می‌کنم و فردا دیگر نمی‌کنم. نه! کوشش در راه خدا همیشگی است. این است که وقتی پیغمبر از یکی از جنگ‌ها برمی‌گشتند، فرمودند: رَجَعْتُمْ مِنَ الْجِهَادِ الْأَصْغَرِ إِلَى الْجِهَادِ الْأَكْبَرِ، از جهاد کوچک آمدید برسید به جهاد بزرگ. مؤمنین که در جنگ‌ها شرکت می‌کردند و رنج جنگ را می‌دیدند، کشته می‌شدند و می‌کشتند و مسلماً از همه‌ی جهات، جنگ زحمت و گرفتاری داشت، توجه کردند که پیغمبر این جهاد، یعنی همین جنگی که رفتند و برگشتند را جهاد اصغر فرموده است. از این رو پرسیدند: پس جهاد اکبر چیست؟ چون هر اصغری اکبر دارد، اگر جهاد اصغر این است، آن جهاد که از این هم زحمتش بزرگتر است چیست؟ حضرت فرمودند: مبارزه با نفس، جنگ کردن با نفس اماره، یعنی جنگ کردن با شیطان که در واقع نفس همین شیطان است.

بعضی‌ها در اینجا می‌گویند جهاد دو نوع است: یکی مبارزه با نفس، دیگری مبارزه با شیطان. ولی اینها دو تا نیست، یکی است. به این معنی که نفس اگر اماره باشد که در اختیار شیطان است، اگر هم بالاتر برود، به نفس لوامه تبدیل می‌شود که نفس لوامه بینابین است، گاهی در اختیار شیطان است و گاهی در اختیار رحمان که آنجا شیطان

در کار نیست. پس مبارزه با نفس اماره است که نفس اماره از لشکر شیطان است. این است که فرقی نمی‌کند چه بگوییم جهاد اکبر مبارزه با نفس است یا مبارزه با شیطان، هر دو یکی است. صفت اکبر و اصغر جهاد از لحاظ اهمیتش است و درجه‌ی مشکل بودن کار است. جهاد با نفس از این جهت اکبر است که همیشه باید مشغول این جهاد باشیم. یک وقتی حضرت اعلام می‌فرمود همه به جنگ می‌رفتند و از آن لحظه که حرکت می‌کردند نیتشان این بود که بروند به جنگ و جهاد. بعد هم که می‌رفتند، آنهایی که کشته می‌شدند شهید حساب می‌شدند و آنهایی هم که برمی‌گشتند دیگر از جهاد فارغ شده بودند. ولی جهاد با نفس همیشه است. بیست و چهار ساعته است. حتی در خواب هم برای اینکه این جهاد ادامه پیدا کند، دستوراتی هست. دعاهایی که موقع خواب می‌خوانید برای این است که روح انسان، آن روح الهی که در او دمیده شده، در حال خواب هم از این جهاد غفلت نکند. حتی جهادی که جزء فروع دین گفته می‌شود، توأم با این جهاد اکبر باشد یعنی در همان لحظه‌ای که به جنگ دشمن می‌رود یا همان لحظه‌ای که برای دفاع حتی جنگ می‌کند، باید برای خدا باشد، باید در عین حال با نفس اماره جهاد کند و اکبر بودنش هم از مشکل‌تر بودنش است. روایت است که چه بسا نمازگزاری که نمازش او را لعنت می‌کند و چه بسا روزه‌گیری که روزه او را لعنت می‌کند. چنانکه خداوند به شیطان اجازه داد و گفت خود تو و مردانت و لشکریانت به جان اینها

بیفتید؛ در مالشان، در نیاتشان و حتی در فرزندانشان شریک بشوید. هر کدام از اینها تفسیری دارد. به این معنی که کاری که مسلمان می‌کند، عبادتی که می‌کند، اگر به نیت قُرْبَةً إِلَى اللَّهِ نباشد، صحیح نیست. اینکه می‌گویند اوّل نماز نیت کنید چنین نیست که به این ظاهر عبارت بچسبیم و بگوییم: قُرْبَةً إِلَى اللَّهِ و خیال کنیم تمام شد. اگر ظاهر این عبارت را هم نگوئید باید فکرتان توجّه بکند که این نماز را که می‌خوانید برای این است که خداوند امر کرده، قُرْبَةً إِلَى اللَّهِ باشد. خود جهاد اکبر هم باید به همین طریق قُرْبَةً إِلَى اللَّهِ باشد. در تذکرة الاولیاء در وصف یکی از عرفا می‌گوید به خودم گفتم نماز بخوانم، مرتّب نماز خواندم، رفتم توی این فکر که من دارم خودم را گول می‌زنم، گفتم روزه می‌گیرم، روزه گرفتم و دیدم روزه را برای هوای نفس گرفتم. چون نفسم می‌گوید چنین کنم. بعد چه کردم و چه کردم و... گفتم می‌روم به جهاد. بعد فکر کردم می‌روم به جهاد برای اینکه مردم ببینند دارم به جهاد می‌روم. در واقع گفت «هیچ نکشد نفس را جز ظل پیر». دیدم که در آنجا فقط باید توجّه به خدا باشد. آن توجّه اگر نباشد هر کاری که بکنی، به جنگ هم بروی، کشته هم بشوی هیچ است. این است که فرموده‌اند عبادات باید اطاعت امر باشد و جهاد با شیطان فقط با کمک و همّت باطن پیر مؤثر است.

اما درباره‌ی جهاد خارجی مرقوم فرموده‌اند، به‌خصوص برای شیعه که منتظر ظهور امام هست و باید آماده باشد. شیعه انتظار ظهور

امام را دارد، چون معتقد است حکومت عدل الهی فقط با حضور امام در جهان مستقر خواهد شد. البته همه آرزومندند که این ظهور در زمان آنها بشود و آرزومندند که خودشان جزء قشون آن حضرت باشند و آن موقعی است که دیگر حکم جهاد امکان دارد. البته نباید انتظار را بد معنی کنیم، بگوییم این انتظار به ما ربطی ندارد شما که انتظار می کشید برای ما هم دعا کنید. باید انتظار بکشیم ولی امید داریم که جزء قشونش باشیم، امام که یک آدم به درد نخور را جزء قشونش نمی برد! باید سعی کنیم از فنون امروزی جنگها مطلع باشیم. حتی مرد مُسنّی که دیگر نمی تواند بعضی از کارها را انجام بدهد باید مطلع باشد که در صورت مثلاً بمباران، در صورت تیراندازی و... چه کارهایی انجام بدهد. انتظار ناصحیح هم این است که می نشینند و می گویند نه تنها کاری نمی کنیم بلکه سعی می کنیم که ظلم و ستم زیاد بشود که امام ظاهر بشود. اگر ما واقعاً انتظار داریم که امام ظاهر بشود، مثل وقتی است که انتظار داریم مهمان عزیزی به منزلمان برسد. چه کار می کنید؟ جارو می کنید، تمیز می کنید، اتاق و سالن پذیرایی را منظم و دم منزل را آب پاشی می کنید. حالا اگر ما انتظار داریم باید آماده‌ی پذیرایی باشیم، هم در ظهور خارج و هم در ظهور امام در دل. در این صورت است که انتظار ظهور امام را داریم و انتظار اینکه با ظهور او حق با دست او مستقر بشود.

اصولاً در قول پیغمبر مایه‌های فکری و عرفانی فراوان نهفته

است منتها ما یعنی، چه مسلمین امروز، چه آن روز، آن را ندیده می‌گیریم یا به اصطلاح آن را سرسری تصوّر می‌کنیم. یکی اینکه فرمود: *بُعِثْتُ لِإِتْمَمِ مَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ*، مبعوث شدم برای اینکه مکارم اخلاقی را به حدّ اعلا برسانم که بعضی‌ها درست فهم نمی‌کنند و می‌گویند که پیامبر فرمود من فقط برای این کار مبعوث شدم. حال آنکه «فقط» ندارد. دیگری همین جهاد با نفس است که پیغمبر فرمود جهاد واجب است. جزء احکام شرعی است که جهاد واجب است، اما ما دلیلی نداریم که این جهاد واجب را فقط جنگ با دشمن و اسلحه گرفتن و اینها بدانیم. بنابراین وقتی می‌فرماید جهاد واجب است، شامل هم جهاد اصغر می‌شود و هم جهاد اکبر. به این دو نکته که با معنویت عبادت و اصولاً معنویت دین مربوط می‌شود، توجّه چندانی نشده است. البته محققى گفته است که در تمام ادیان آنقدر که به ظاهر توجّه شده به باطن توجّه نشده است. حالا ما این حرف را همینقدر از این شخص قبول می‌کنیم که تشخیص داده است در فرمایشات پیغمبر و در دستورات اسلامی جنبه‌ی باطنی هم در نظر گرفته شده است. البته اغراق، مبالغه که همیشه پیدا می‌شود چنان شده که بعضی‌ها آنقدر در این زمینه مبالغه و اغراق کردند که اصلاً در تاریخ به آنها گفتند باطنی، یعنی کسانی که فقط به باطن توجّه دارند.

دین اسلام مثل یک بدن مستوی‌الاندام، یک بدن درست و صحیح است که هیچ عیب و نقصی ندارد که یک لباس زیبا بر آن

پوشانند. این لباس زیبا هم جزء وجود آن تلقی می‌شود. برای اینکه شما هر وقت این شخص را ببینید با این لباس می‌بینید. به این حساب گفتند شریعت و طریقت از هم جدا نیست، شریعت لفظ است و طریقت معنا. شریعت پوسته است و طریقت مغز و امثال اینها که اگر به مجموعه‌ی آنها توجه کنیم ارتباط چسبیدگی شریعت و طریقت درک می‌شود. مسأله‌ی جهاد هم همینطور است. البته اول که اسلام ظاهر شد مسلمین حکم جهاد نداشتند و در مکه حتی کسانی که نسبتی با پیغمبر هم داشتند، مثل ابو جهل، مسلمان‌ها را آزار می‌کردند. بلال را چقدر آزار دادند! سمیه و یاسر شوهرش هر دو زیر شکنجه شهید شدند که اول شهدای اسلام تلقی می‌شوند. خیلی اوقات به خصوص جوانترها که نیرومند بودند می‌توانستند در مقابل این حملات بیجا دفاع کنند؛ از این رو چند بار از پیغمبر پرسیدند که اجازه بدهید ما هم جلوی اینها بایستیم، اقبالاً کاری نکنیم. حضرت فرمودند: من که از خودم چیزی نمی‌گویم من منتظر امر الهی هستم، اگر خداوند دستور داد به شما می‌گویم، ولی هنوز دستوری نداده. این است که مسلمین دشمنی‌ها را تحمل می‌کردند. وقتی حضرت به مدینه هجرت فرمودند خیلی از مسلمین هم آمدند. در آنجا هم تا مدتی همین جواب را حضرت می‌دادند، بالاخره در مورد خاصی بود که این آیات نازل شد:

أَذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلَمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ^۱، آنهایی که مورد جنگ و حمله قرار گرفتند، به آنها اذن می‌دهیم که چون به آنها ظلم شده از خود دفاع کنند، خداوند به نصرت آنها تواناست.

از آن تاریخ جهاد یک وظیفه‌ی شرعی در اسلام شد مثل نماز، مثل روزه و... ولی وظیفه‌ای که همیشگی نمی‌تواند باشد. نماز همیشگی است، وقتی که کودک به دنیا می‌آید و بزرگ می‌شود، وقتی معنای وجوب را فهمید، نماز برایش واجب است تا دم مرگ. ولی در مورد جهاد، دین اسلام که منطقیاً نیامده که همه را بکشد. دین اسلام نیامده که مردم را مجبور کند و بگوید که بیا مسلمان بشو اگر نه من می‌کشم. فرموده است: لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ^۲، جای دیگر فرموده است قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ^۳ اِلَىٰ آخِرٍ، لَكُمْ دِينُكُمْ^۴ وَ لِي دِينِي^۴ تا جایی که دیگران مزاحم و متعرض مسلمین و عقایدشان و اعمالشان نشوند، مسلمین کاری با آنها ندارند. کما اینکه در همان دوران صدر اسلام می‌بینیم آرامشی بود. یهود بودند، نصاری بودند حتی مشرکین و کفار هم بودند. این است که امروز اکثر فقهای شیعه می‌گویند جهاد در صورتی واجب است که معصوم در آن باشد؛ یا با اجازه‌ی خاص آنها باشد. این است که در جنگ‌های اولیه‌ی اسلام هم فرزندان علی علیه السلام،

۱. سوره حج، آیه ۳۹.

۲. سوره بقره، آیه ۲۵۶.

۳. سوره کافرون، آیه ۱.

۴. سوره کافرون، آیه ۶.

حسین، اگر پدر اجازه می‌دادند، در قشون شرکت می‌کردند، به جهاد می‌رفتند و اگر پدر دستور نمی‌داد نمی‌رفتند. حسین در خیلی از جنگ‌ها شرکت فرمودند. احکام شرعی آن جداگانه است، چون احکام شرعی بستگی دارد به قدرت شخص و به زمان و مکان. این است که وجوبش تحت شرایطی است که اولش حضور امام است.

اما جهادی که پیغمبر به صورت دائمی فرمود، جهاد اکبر است. واقعاً مشکل‌ترین چیز هم جهاد با نفس است، این جهاد مثل نماز همیشگی است. این جهاد مقطوع نیست. نماز واجب است ولی دو رکعت نماز صبح که خواندید، آن مسئولیت وجوب از گردنتان برداشته شده، دیگر تمام شده است. ولی مسئولیت جهاد اکبر هرگز برداشته نمی‌شود. به این جهت است که به آن اکبر می‌گویند. برای اینکه همیشه با ماست. همانطوری که نفس می‌کشیم. اما این جهاد برای کسی که اهل معنا نباشد مشکل به نظر می‌رسد به خصوص که این جهاد همیشگی است. اما آن کسی که اصلاً کارش مبارزه با نفس و مبارزه با شیطان است، برای او روش معمولی است. یک انسان سالم نفس می‌کشد و هرگز توجه ندارد که این منم که دارم نفس می‌کشم، اما آدمی که مریض است، به خصوص امراض ریوی دارد، هر بار که نفس می‌کشد می‌فهمد که به زحمت است. ما هم اگر قلب سلیم داشته باشیم و آن دستوراتی را که فرمودند مرتب انجام بدهیم، به هر اندازه که خداوند توفیق قسمت کند می‌توانیم این مبارزه را انجام بدهیم.

جهاد اصغر احکامی دارد، احکام شرعی که جزء شریعت است ولی معنای جهاد اکبر اصل طریقت است. همینطور که خداوند در مورد جهاد اصغر اِذْن داده و در قرآن فرموده است: **أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ وَاَنْ رَا** به اختیار خود شخص نگذاشته، اِذْن داده است، یعنی این کار را بکنید، چون از پیغمبر می‌پرسیدند پیغمبر هم فرمود: **بَلَه، اُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ،** برای جهاد اکبر هم همین اِذْن و همین دستور برقرار است. ولی در جهاد اکبر چون مبارزه با نفس است و صورت ظاهری ندارد، نیاز به حضور امام معصوم ظاهر نیست، هرکسی از طرف امام معصوم مأذون باشد به همان اندازه‌ی اذنش دیگران را به حضور در این جهاد ترغیب می‌کند. در واقع جهاد اکبر همین دستورات عرفانی است که ما داریم. خداوند ما را بر این جهاد اکبر موفق گرداند. جهاد اصغر هم که فعلاً بر ما واجب نیست، هر جنگی را هم نمی‌شود گفت جهاد؛ جنگی که به دستور معصوم باشد و هدفش فقط و فقط اعتلای اسلام باشد. ان شاء الله موفق باشید.

شرح امر به معروف و نهی از منکر^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

امر به معروف و نهی از منکر دو پایه‌ی استوار و دو نگاهبان اسلام‌اند که به‌عنوان آمریت، وظیفه صاحبان امر است یا کسانی که اتصال به آنها یافته و خود رفتار بر آن داشته و از آفات نفسانی خلاصی یافته و در کف حفظ خدایی قرار گرفته، نیک و بد اشخاص را دانسته باشند و زمان را مقتضی دیده، به اندازه‌ی اقتضا و پیشرفت امر و نهی نمایند.^۲

امر به معروف و نهی از منکر در واقع متصل به هم است و شاید بشود گفت عالی‌ترین درجه‌اش همان جهاد است. جهاد برای چه بود؟ برای اینکه کسانی را که مشرک هستند به توحید وادار کند که بت‌هایشان را بشکنند یا کفاری که اسلام را قبول نداشتند مجبور شوند. این خودش نحوه‌ای از امر به معروف و نهی از منکر است. احکام جهاد را در رساله‌ها نوشته‌اند ولی معمولاً به‌عنوان مطالعه و بحث و بررسی خوانده می‌شود چون در شیعه عملاً جهاد مورد پیدا نمی‌کند، این است که کمتر احکام آن را مطالعه می‌کنند. لغت البته خیلی از آن معنا و

۱. جلسات فقری شب‌های جمعه، تلفیق دوره‌ی اول تاریخ‌های ۱۳۷۷/۱۱/۲۹ و ۱۳۷۷/۱۲/۶ ه. ش. و دوره‌ی دوم تاریخ‌های ۱۳۸۸/۲/۲۴ و ۱۳۸۸/۲/۳۱ ه. ش.

۲. پندصالح، ص ۸۵.

ابهت خودش پایین آمده، اسم هر جنگی را جهاد گذاشته‌اند و حال آنکه جهاد از لحاظ شیعه همانطور که قبلاً گفته شد عبارت است از جنگی که به دستور امام معصوم، با حضور امام معصوم و با اجازه‌ی امام معصوم انجام شود و یا با اجازه‌ی کسی که از طرف امام معصوم مجاز است و چون شیعه الان دسترسی به امام معصوم ندارد و امام معصوم غایب است، اکثر شیعه می‌گویند شرط جهاد تحقق نیافته است و ما جهاد نداریم. البته عده‌ای از فقها معتقدند که همان اجازه‌ای که آقایان علما و مراجع تقلید دارند، اجازه‌ی جهاد هم جزء آن است، یعنی اگر اجازه‌ی جهاد بدهند جهاد است و حال آنکه اکثر فقها معتقدند که جهاد در غیبت امام برای ما واجب نیست. برای اینکه در آن دستورالعملی هم که فرمودند در زمان غیبت ما رجوع کنید به روایت حدیث ما، آنها را به عنوان روایت حدیث فرمودند، اجازه‌ی دیگری ذکر نفرمودند یا در خبر دیگر آمده که: مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَانِتًا لِنَفْسِهِ حَافِظًا لِدِينِهِ مُخَالِفًا عَلَى هَوَاهُ مُطِيعًا لِأَمْرِ مَوْلَاهُ فَلِلْعَوَامِّ أَنْ يُقْلَدُوهُ، می‌فرمایند: مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ، پس آنها باید فقیه باشند و این صفات را هم داشته باشند تا عوام از آنها تقلید کنند. ولی نگفتند آنها اجازه دارند. این است که اکثر علما جهاد و خیلی مسائل دیگری را که انجامش به حضور امام معصوم مشروط شده است، می‌گویند در زمان غیبت نمی‌شود انجام داد. به هر جهت جهاد چون خودش حکم جداگانه‌ای دارد، مثل نماز، روزه و حج که قبلاً

صحبت کردیم، جهاد هم همینطور واجب است البتّه با شرایط خودش. کما اینکه روزه شرایطی دارد، اگر آن شرایط نباشد بعضی‌ها اصلاً معافند. این شرایط اکنون برای جهاد فراهم نیست، بنابراین این نوع امر به معروف و نهی از منکر که به صورت جنگ باشد برای شیعه منتفی است. اما در مقابل، گفته شده که دفاع به هر صورتی باشد، در هر زمانی و هر مکانی، واجب است. هم جنگ و هم دفاع مقتضای زمان و مکان در آن خیلی مؤثر است. فی‌المثل الان جنگی که با اسلحه‌ای کوچک، مثلاً با تفنگ، می‌شود، آیا کسی می‌تواند با شمشیر به جنگ برود؟ نمی‌تواند چون متناسب با آن نیست اما در دفاع هر چه دم دستش بود، اگر اسلحه بود با اسلحه و اگر نبود با هر چیز دیگر ممکن است.

یکی از نحوه‌ی حملات که دفاع بر آن، می‌توان گفت واجب است، حمله‌ای است که به حیثیت اسلام می‌شود. برای اینکه اسلام دارای یک مجموعه قواعد اخلاقی و قواعد فقهی است. اگر به این مجموعه توهین بشود، این یک نحوه حمله است، البتّه متناسب با آن. این مسأله در علم حقوق در نظام‌های حقوقی دنیا نیز هست که دفاع باید متناسب با حمله باشد. اگر کسی به شما سیلی زد، مشت زد، دفاع در مقابل این، آن نیست که به او چاقو بزنیم یا اسلحه برایش بکشیم. دفاع در مقابل او همان سیلی یا مشت است، اگر اسلحه کشید

اسلحه. دفاع باید متناسب با حمله باشد و از حمله بیشتر نباشد، برای اینکه در آن صورت خودش یک حمله تلقی می‌شود. در آیه‌ای می‌فرماید: *فَمَنْ اَعْتَدَىٰ عَلَیْكُمْ فَاَعْتَدُوا عَلَیْهِ بِمِثْلِ مَا اَعْتَدَىٰ عَلَیْكُمْ*^۱، اگر بر شما ستمی شد، ظلمی شد، متناسب با آن رفتار کنید. می‌فرماید در موقع هرگونه ضربه یا امثال اینها مراقب باشید که بیشتر از حمله‌ی او به‌عنوان دفاع حمله نکنید که در آن صورت نسبت به آن اضافه‌ای که انجام داده‌اید خودتان مهاجم تلقی می‌شوید. این یک مسأله‌ی کاملاً طبیعی و بدیهی است حتی محتاج به گفتن نبود. ولی چون فرمودند ما متوجه می‌شویم.

جهاد برای توسعه‌ی اسلام است و همانطوری که دین اسلام را گفتند دین جهانی است، آن کسی که جهاد می‌کند خوشحال است از اینکه در راه جهانی شدن اسلام کمک می‌کند و اگر جهادهای صدر اسلام، زمان پیغمبر و قدری بعدتر را ببینیم، به‌عنوان کشورگشایی بیجا به هیچ جا حمله نکردند. در سال دوم هجرت، حکم جهاد و دفاع نازل شد. در همان سال‌های اوّل هجرت یک‌بار کاروان ثروتمندی از مشرکین، از دشمنان، می‌خواست که به مکه برود، دو یا سه محافظ مسلّح داشت. مسلمین عرض کردند این مشرکین که الان آنقدر ثروتمندند و اکنون هم اموال را می‌برند، اینها همه‌ی ثروت‌های ما را

غصب کردند، اجازه بدهید ما جلوی این قافله را بگیریم و اموالشان را به‌عنوان جبران ضرر خودمان برداریم. از آن طرف مگه‌ای‌ها، مشرکینی که مانده بودند خبر شدند که مسلمین می‌خواهند جلوی این کاروان ثروتمند را بگیرند، از این‌رو قشون مجهزی تنظیم کردند از نهمصد و چند نفر با اسب و اسلحه، مسلمین گفتند که حمله کنیم، دو قافله در آن طرف بود، یکی همین قافله‌ی ثروتمند و کم‌محافظ و یکی هم قافله‌ای که حدود نهمصد نفر تمام مسلح، جنگدیده و جنگجو، آمده بودند. طبعاً مسلمین می‌خواستند به قافله‌ی ثروتمند حمله کنند ولی خداوند اجازه نداد. در آیه‌ی قرآن هم آمده که خدا فرمود شما مسلمین می‌خواستید که به آن قافله حمله کنید ولی خداوند می‌خواست قدرت خودش را نشان دهد، این است که به شما گفت به قافله‌ی دیگر حمله کنید. به آن قشون سر تا پا مسلح و جنگدیده که ثروتی هم همراه نداشتند، لشکر جنگی بود، حمله کردند نه به کاروان ثروتمند. اسلام اگر دین شمشیر بود به این باید حمله می‌کردند ولی خداوند فرمود، اراده کرده بود، قدرت خودش را نشان بدهد، یعنی در واقع قدرت مسلمین را نشان بدهد، فرمود به اینها حمله کنید.

این است که این جنگ به هیچ‌وجه برای کشورگشایی نبود، اگر به جنگ‌های دیگر هم نگاه کنیم همه همین‌طور بود هیچ‌کدام برای کشورگشایی نبود، همه یا به‌عنوان قصاص بود، یعنی جبران ستم‌هایی

که آنها کرده بودند و یا به عنوان جلوگیری از حملات آنها بود. بنابراین هدف جهاد هم امر به معروف است یعنی در واقع آنها را وادار کند تحت نظام اسلامی دربیایند. این خودش یک امر به معروف است.

اما امر به معروف که همتایش نهی از منکر است یک شرایطی دارد. اولاً عبارت «امر به معروف»، چه کسی می تواند امر کند؟ در خود آیات قرآن هست که أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ^۱ اولی الامری که مِنْكُمْ، از خودش باشد. این اولی الامر چیست؟ تفسیر کرده به ائمه، ائمه‌ی معصومین. بنابراین اصل در امر به معروف و نهی از منکر هم این است که امر از جانب معصوم باشد، ثانیاً تشخیص بدهد که معروف چیست؟ امر به معروف می کند.

البته این که دو عبارت «امر به معروف» و «نهی از منکر» گفته اند، به این معنا نیست که از هم جدا هستند در واقع اینها مکمل هم هستند هم لغتاً و هم معنأً؛ مثل مستحب و مکروه. چیزی که مستحب است، ترک عمدی آن مکروه است و چیزی که مکروه است، ترک عمدی آن مستحب است. اینها با هم در ارتباط هستند. هر معروفی را که کسی امر کند مستلزم این است که از یک منکر نهی کرده است. ولی چون همگامی این دو در همه جا روشن نیست این است که به دو عنوان فرموده اند: دو نگاهبان اسلامند.

۱. سوره نساء، آیه ۵۹.

اما می فرماید: امر به معروف. در خود قرآن آمده: **أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ**.^۱ پس این باید برای کسی باشد که اولی الامر باشد، حق امر کردن دارد. مثلاً در همان صدر اسلام وقتی پیغمبر برای جنگ امر می کرد همه باید اطاعت می کردند و اگر کسی اطاعت نمی کرد، مجبورش می کردند. پس امر باید از جانب اولی الامر باشد یا کسی که مجاز در امر است، یعنی مجاز از طرف اولی الامر. در تمام دوران حکومت هایی که خلفای قدیم داشتند و اسمش حکومت اسلامی بود، در واقع اداره یا سازمانی به نام اداره ی امر به معروف و نهی از منکر وجود داشت که اسم خاص آن حِسْبَه بود. در واقع وظیفه ی حکومت است که امر کند، چون دیگران امر نیستند که امرشان را اطاعت کنیم مگر در حدّ خود. مثلاً پدر به فرزندش می تواند امر کند، مادر به فرزندش می تواند امر کند. کسی که مجاز از ناحیه ی صاحب امر است می تواند امر کند. اما در موارد دیگر اصطلاحاً و عرفاً می گویند: امر، و اِلّا امر نیست. شما به یک شخص معمولی نمی توانید امر کنید. در واقع این «امر» نیست بلکه توصیه به معروف است منتها به نام امر به معروف تعبیر شده است.

امر به معروف و نهی از منکر از عبادات اجتماعی است. می شود عبادات را به اعتباری، چنین تقسیم بندی کرد که بعضی ها عبادات

انفرادی است و بعضی‌ها عبادات اجتماعی. نماز، عبادت انفرادی است چون خودتان تنها هستید؛ ولی نماز تا برای خودتان هست انفرادی است. منتها خداوند خواسته به ما مسلمین توصیه کند که با هم باشیم. در آیات قرآن، خداوند به یک نحوی مستقیم یا غیرمستقیم توصیه کرده که با هم باشیم، همراه هم باشیم. نماز هم با وجود اینکه عبادت انفرادی است ولی مع هذا بهتر این است که به جماعت خوانده بشود. روزه هم یک عبادت انفرادی است ولی وقتی کسانی موفق شدند یک ماه روزه بگیرند، آنوقت همه اجتماعاً جشن می‌گیرند. اما امر به معروف و نهی از منکر اصلاً اجتماعی است، مثل جهاد، مثل زکات و خمس که مربوط به امور جامعه است.

مسأله‌ی دیگری که در اینجا پیش می‌آید شناخت معروف و منکر است. در جاهایی روشن است که معروف چیست و منکر چیست ولی همیشه اینطوری نیست. چه بسا امری در شرایطی منکر است ولی اگر شرایط عوض بشود معروف می‌شود. مثلاً خوردن روزه امر منکری است ولی اگر کسی به حال ضعف بیفتد و احساس کند روزه برایش بد است باید روزه‌اش را بشکند و روزه‌اش را بخورد. حالا کسی که از بیرون نگاه می‌کند نمی‌تواند او را نهی از منکر بکند، مگر کسی که امر شرعی باشد که او هم باید احساس کند که به نحو مناسبی با طرف مقابل حرف بزند.

خیلی اوقات دیده شده که امر به معروف و نهی از منکر اثر معکوس می‌کند مثلاً به نحو نادرستی شخص امر به معروف می‌کند که مخاطب خودش را از اساس مطلب بیزار می‌کند. به دلیل اینکه آن شخص که این کار را می‌کند نمی‌داند به چه نحوی و در چه حدی باید امر به معروف کند. امر به معروف درجاتی دارد که بالاترین درجه‌اش این است که اگر شخص قائم به سیف بود، یعنی به اصطلاح حکومت داشت، باید با قاطعیت و با اجبار کارش را انجام بدهد. البته فقط امر به معروف و نهی از منکر نیست که مطلق نیست. هر کدام از قواعد و دستورات، مقدمات و حدودی دارد که آن را محدود می‌کند. مثلاً نباید امر به معروف کنند اگر بدانند که با این فشار آوردن، طرف نه تنها قلبش تسلیم نخواهد شد بلکه به بلای دیگر مثل ریاکاری دچار می‌شود که برای اینکه از دست آن امر که قدرت دارد، فرار کند، به ظاهر عملش را درست کند. چون گفتیم اگر امر قائم به سیف باشد، یعنی قدرت حکومتی داشته باشد، باید الزاماً این کار را بکند. این است که چه بسا یک عیب دیگری هم پیدا شود که مبتلا به ریا شود. یا اینکه امر به عنوان امر به معروف و نهی از منکر تجسس بکند، به اصطلاح در کار خصوصی افراد فضولی بکند. در قرآن آیه‌ای در این باره در سوره‌ی حجرات است: وَلَا تَجَسَّسُوا^۱، تجسس نکنید، مثلاً سر نکشید توی خانه‌ی

همسایه، از پنجره نگاه به خانه‌ی مردم نکنید که سر بکشید. این در واقع برای امنیت اجتماعی است. آن کسی که امر به معروف و نهی از منکر می‌کند باید آگاه باشد. اگر قدرتش به این درجه نیست ولی حاکمیت و آمریتی بر طرف دارد، ولو با صحبت کردن، باید او را امر و نهی کند. مثلاً همین تأدیب پدر نسبت به فرزند، خودش یک نحو یا یک مرحله از امر به معروف است. اگر به این درجه‌ی بالا هم رفتار نمی‌کند لاقبل به او اخم کند و بدگویی کند از آن کاری که می‌کند. پایین‌ترین مرحله این است که در دلش نفرت پیدا کند نسبت به آن کار بد و به روی فرزندش که چنین کار نادرستی می‌کند، لبخند نزند. عملاً دیده‌اید خیلی اوقات شده که وقتی بچه‌ی کوچک کار نادرستی می‌کند پدر و مادرش به جای اینکه یک خرده به او تشر بزنند یا لاقبل اخم کنند، می‌خندند و عمل او را شیرین‌کاری می‌دانند. لازم نیست او را بزنند، تنبیه فقط به زدن نیست. همان یک اخم پدر و مادر برای فرزند خیلی مؤثر است. کوچکترین درجه‌ی امر به معروف و نهی از منکر این است. به این درجه بر همه واجب است. درباره‌ی درجه‌ی بالایش فقط علی علیه السلام می‌فرماید که جزء حقوقی که حاکم، خلیفه، بر مردم دارد این است که اگر خطایی و اشتباهی کرد به او بگویند و یادآوری کنند، به اصطلاح انتقاد کنند.

داستانی است که یک مقدار مربوط به این مسأله می‌شود ولی

در مورد دیگری هم آن را تکرار کرده‌ایم. داستان درباره‌ی صفوان از صحابه‌ی حضرت کاظم علیه السلام و بعد هم حضرت رضا علیه السلام است. او شتردار بود، شتر کرایه می‌داد. مثل گاراژدارهای امروز که وسایل حمل و نقل دارند آنوقت‌ها شتردارها بودند. به این جهت به او صفوان جَمَّال می‌گفتند، که جَمَل، یعنی شتر، داشت. یک روز آمد خدمت امام و عرض کرد که سؤالی دارم. حضرت فرمودند: بگو. اینطوری امام شیعیان خودشان را تربیت می‌کردند. آنهایی که لایق بودند پند می‌گرفتند. گفت: هارون الرشید می‌خواهد به سفر مکه برود، فرستاده و از من صد شتر خواسته که به او کرایه بدهم، حالا چه کار کنم؟ حضرت فرمودند که معلوم است تو به شترهایت علاقه داری؟. گفت: بله امرار معاشم از این راه است. فرمودند: می‌خواهی که شترها به سلامت بروند و برگردند؟ گفت: بله. فرمودند: می‌خواهی که به موقع کرایه به تو برسد؟ گفت: بله. گفتند: اگر هارون الرشید رفت و در آنجا مرد، مرگ هم برای همه و در هر لحظه هست، تو شترها و کرایه‌ات به خطر نمی‌افتد و از بین نمی‌رود؟ گفت: بله! فرمودند: پس دلت می‌خواهد که هارون الرشید زنده بماند و برود و برگردد. یک خرده فکر کرد و گفت: بله. فرمودند: همینقدر گناه است که دلت می‌خواهد ظلم بر مسلمین دوام پیدا کند.

و به عنوان نیکی خواستن برای برادران و دلالت بر خیر و

همراهی در نیکی و پرهیزگاری و پیشرفت و نگاهداری قانون الهی

و جلوگیری از شیوع بدی و تنفر قلبی از بدی‌ها و تشویق و کمک در نیکی‌ها بطور مقتضی از وظایف تمام مسلمین است با دانستن نیک و بد و مواقع آن و رفتار خود بر آن. و البته بهترین امر و نهی به رفتار است که مؤثر است غالباً.^۱

امر به معروف و نهی از منکر یک اصل از اصول اساسی اسلام، از مبانی اصلی اسلام است. البته وقتی می‌گوییم اصول به این معنا نیست که معمولاً می‌گویند اصول دین پنج تا و فروع هشت تا است. یکی از صفات مؤمنین هم که در سوره‌ی شورا فرموده‌اند، مشورت است: وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ^۲، کارهایشان با مشورت بین خودشان انجام می‌شود. شاید یکی از محاسن مشورت که فرموده‌اند، امکان امر به معروف و نهی از منکر است که به مخاطبین می‌دهد. وقتی که مشورت می‌کنید و می‌گویید می‌خواهم چنین و چنان کنم، اگر منکری باشد مخاطبتان می‌گوید این کار را نکنید، منکر است، دلایلش را هم می‌گوید. اگر معرفی هم باشد می‌گوید: خوب است، بکن. این یکی از فواید مشورت است.

قبلاً شرایط کلی امر به معروف و نهی از منکر را فرمودند. در اینجا موارد و حکمت‌هایی که برای همه‌ی مسلمین امر به معروف و نهی از منکر واجب است و نحوه‌اش و کارش را بیان فرموده‌اند.

۱. نهد صالح، صص ۸۶-۸۵.

۲. سوره شوری، آیه ۳۸.

می‌فرمایند تشویق و کمک در نیکی‌ها وظیفه‌ی همه‌ی مسلمین است. البته اینجا امر نیست، تشویق است، تشویق خودش در واقع یک امر است، امر خفیفی است. این وظیفه‌ی عمومی همه‌ی مسلمین است که دیگران را به نیکی تشویق کنند و بدیهی است که از بدی‌ها بر حذر بدارند. می‌فرمایند بهترین نحوه‌ی تشویق این است که شخص خودش هم به همان طریق به حرف خودش رفتار کند، به این معنی که اگر خودش چیزی بگوید و عملش طور دیگر باشد، بطور قطع در ذهن مخاطبین این فکر ایجاد می‌شود که اگر این حرف تو درست و مفید است، چرا خودت انجام نمی‌دهی؟ مثلی است از اینطور اشخاص که به حرف ما گوش بده، به عمل ما نگاه نکن. البته تا حدّی این قول درست است ولی کاملاً اینطور نیست. من در این باره چندین مثال زده‌ام از روش پدرمان، حضرت صالح علیشاه که در کودکی ما اعمال می‌کردند، ایشان امر صریح نمی‌کردند ولی ضمن صحبت‌های دیگر، محاسن نیکی‌ها مثل کمک به غیر، نماز، روزه و امثال اینها را ذکر می‌کردند، اما هرگز مستقیماً نفرمودند مثلاً پاشو نمازت را بخوان! این بهترین طریقه‌ی امر به معروف و نهی از منکر است که خود شخص رفتارش طوری باشد که به همان طریق امر شده است.

امر به معروف آنقدر مهم است که ما در دعاها و زیارتنامه‌ها که برای ائمه می‌خوانیم می‌گوییم: أَشْهَدُ أَنَّكَ أَقَمْتَ الصَّلَاةَ وَآتَيْتَ الزَّكَاةَ

وَأَمَرْتُ بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَيْتُ عَنِ الْمُنْكَرِ، می‌گوییم یا حضرت شهادت می‌دهیم تو نماز خواندی، زکات دادی، امر به معروف و نهی از منکر نمودی. آیا امام محتاج به شهادت ماست که ما شهادت می‌دهیم که او این کار را کرده و خداوند خودش نمی‌داند که همه‌ی اینها سرچشمه‌اش وجود امام است؟ پس چرا ما می‌گوییم؟ در واقع به خودمان می‌گوییم که نماز و زکات و امر به معروف و نهی از منکر آنقدر مهم هستند که امام چون اینها را انجام داده ما تعظیمش می‌کنیم و این قول در واقع خطاب به خودمان است. یا در قرآن می‌فرماید: كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ، خطاب به مسلمین (ان شاء الله ما هم مشمول مسلمین باشیم) می‌فرماید: شما بهترین امتی هستید که ظهور کردید. چرا؟ چون تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ، امر به معروف و از منکر نهی می‌کنید. این آیه نشان می‌دهد که امر به معروف یک وظیفه‌ی اجتماعی است. یکی از شرایط و جهتی که فرموده است: كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ، انجام امر به معروف و نهی از منکر است.

قبلاً گفتیم که امر به معروف و نهی از منکر شرایطی دارد که وقتی عنوان امر دارد باید از ناحیه‌ی صاحب امر باشد. یکی از شرایط این است که آن کسی که می‌خواهد امر به معروف و نهی از منکر بکند خودش

بشناسد که معروف چیست و منکر کدام است. می‌فرمایند معروف و منکر برحسب شخص، زمان و مکان گاهی متفاوت است. حتی به اندازه‌ای متفاوت است که در عبارتی آمده است که *حَسَنَاتُ الْأَبْرَارِ سَيِّئَاتُ الْمُقَرَّبِينَ*. چیزهایی هستند که برای ابرار، نیک‌مردان، حسنه است، ولی برای مقربین گناه است. بهترین نمونه‌اش در داستان‌های قرآنی داستان حضرت یوسف در زندان است. مردمان خوب حتی ابرار اگر در یک زندان ناحقی باشند مثل حضرت یوسف هستند که وقتی یکی از دوستانشان آزاد می‌شود به او بگویند برو فلان کس را، این را یا آن را ببین، تا من هم آزاد بشوم. برای این آزاد بشود که مثلاً به زن و بچه‌اش برسد. ولی از حضرت یوسف که جزء مقربین است این گناه است. این است که به جزای آن خداوند گفت هفت سال دیگر در زندان بمان.

این است که باید بشناسیم که معروف چیست و منکر کدام است. یک وقت نکند که امر به منکر بکنیم و نهی از معروف! به این حساب علی علیه السلام هم در خطبه‌ی خطاب به مالک اشتر مفصل می‌فرماید که چه حقی ملت بر والی، بر حاکم دارند که او عدالت کند، چه بکند و چه نکند و چه حقی حاکم بر مردم دارد، حَقِّش این است که وقتی در راه اصلاح مردم حرفی می‌زند گوش بدهند و اطاعت کنند و مهمترین حقی که می‌گوید، این است که نصیحت به حاکم را فراموش نکنید.

این همان حقّ امر به معروف و نهی از منکر است که حاکم یا والی بر مردم و مردم بر والی دارند. اما در بین خود مردم شروطی برای این کار هست چون مردم جنبه‌ی آمریت ندارند، این شروط باید باشد. شرط اول این است که به‌عنوان نیکی خواستن برای برادران باشد که برادری را راهنمایی می‌کنید. اقلّ آن این است که مثلاً در خیابان می‌بیند در راهی می‌رود که بسته است، شما می‌گویید از اینجا برو راه بسته است. همین کار امر به معروفی است که به‌عنوان نیکی خواستن برای دوست امر و نهی می‌کنید. اگر او از آن راه برود اشکالی ندارد، می‌رود و برمی‌گردد ولی شما چون خیر او را می‌خواهید این حرف را می‌زنید؛ یا دلالتش می‌کنید بر کار خیر. یا اینکه کسی می‌خواهد انفاقی بکند ولی در این شهر غریب است و کسی را نمی‌شناسند، شما راهنمایی‌اش می‌کنید. احياناً دستش را می‌گیرید می‌برید یا به بیمارستانی یا منزل کسی یا خانواده‌ای که کمک کند. این دلالت بر خیر و همراهی بر نیکی است. یا اینکه مثلاً کسی را به تقوا توصیه می‌کنید. می‌گویید این کار را نکنی بهتر است، کار خوبی نیست. اینها همه در مقام دوستانه است. یا اینکه کسی قانون الهی را بلد نیست، مطلبی از احکام الهی را یادش می‌دهید. ولی این یاد دادن را نباید برای خودتان مزیت‌ی حساب کنید، بلکه باید از او متشکر باشید که به شما مجال داده که عبادتی را انجام بدهید. نقل است که حسنین علیهما السلام در سنین پایین بودند. روزی

دیدند که پیرمردی از مسلمین که بیابانگرد بود و معاشرتی با او نداشتند، وضو می‌گرفت و وضویش غلط بود. به هم گفتند این مرد وضو درست نمی‌گیرد چطوری یادش بدهیم؟ با هم توافق کردند به پیرمرد گفتند که پدر، ما با هم شرطی داریم نمی‌دانیم که وضو اینطوری درست است یا آنطوری. یکی از اینها وضویی گرفت، از آن مرد پرسیدند که این درست است؟ گفت: بله این درست است. آمد آنها را بوسید و گفت احسنت بر شما که به من وضو گرفتن صحیح را یاد دادید. اینکه معصوم می‌گویند این است که اصلاً بزرگواری جزء فطرتشان بود. این امر به معروف و نهی از منکر است. هر وقت بتوانید اینطور امر به معروف و نهی از منکر بکنید در همه جا بکنید ولی غیر از آن خیلی باید دقت کنید.

امر هم درجاتی دارد. یک وقت فرض کنید امر حکومتی است که پشت سرش نیروی حکومتی است، یک وقت امر دوستانه است. مثلاً قرآن می‌فرماید وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ، خاندان خودت را امر به نماز کن، اینطور نیست که بزند پشت گوش فرزندش تا نماز بخواند. یعنی مرتباً بگو، با زبان بگو. درجات امر بستگی به این دارد که احکام خفیف نشود، الان همین امر به معروف و نهی از منکر آن ابهت و عظمتی که باید داشته باشد در نظر مردم ندارد. این غلط است. باید امر طوری باشد که به مقتضای

زمان و مکان، موجب تنبّه آن شخص بشود. بله اگر او برای جسارت و عمداً خلاف می‌کند، آن جسارت و عمدش یک نحوه‌ی عمل دیگری را اقتضا می‌کند ولی بطور کلی امر این نیست که با زور و فشار باشد.

حداقل امر به معروف و نهی از منکر این است که به روی آدم خطاکار که منکری انجام می‌دهد لبخند نزنید، نگاهش نکنید و بالعکس کسی که کار خیر می‌کند با بشاشت به او نگاه کنید و تحیّت بگویید. این حداقل امر به معروف و نهی از منکر است که در صورتی که مسلمانی نیک و بد را ببیند، در همه‌ی مواقع این درجه‌ی امر به معروف و نهی از منکر برایش واجب می‌شود. ولی مهمترین روش آن است که کسی خودش رفتارش نمونه باشد. این است که من از همه خواهش کرده بودم، به خصوص آنهایی که تازه مشرف می‌شوند، سعی کنید در محیط زندگیتان، چه خانواده چه کار، آنچنان رفتارتان خوب و منطبق با موازین شرعی و اخلاقی باشد که هر کسی ببیند بگوید که این چه اکسیری بوده به تو خورده که مس وجود تو را طلا کرده؟ بهترین طرز تبلیغ یا امر به معروف و نهی از منکر این است که کسی خودش به قول سعدی عکس این چیز را می‌گوید:

ترک دنیا به مردم آموزند

خویشتن سیم و غله اندوزند^۱

۱. کلیات سعدی، تصحیح مظاهر مصفا، تهران، روزنه، ۱۳۸۵، گلستان، ص ۶۴.

آن کسی که امر می کند خودش باید به آن رفتار کند نه اینکه
آنطور که حافظ می گوید:

واعظان کاین جلوه در محراب و منبر می کنند

چون به خلوت می روند آن کار دیگر می کنند

این امر به معروف در مردم اثر نمی کند. عملکرد خود آمر خیلی در
مردم مؤثر است (ان شاء الله خداوند فهم ما را زیاد کند که امرش را ما
خودمان بفهمیم و اجرا کنیم). مثالی که من بارها در جلسات خصوصی
زده ام و حالا اینجا می گویم این است که وقتی ما بچه بودیم، مثلاً
یازده دوازده ساله، یادم می آید اخوی ها کوچکتر یا بزرگتر سر سفره
ناهار با مرحوم پدرم حضرت صالح علی شاه می نشستیم. البته تا ایشان
نمی آمدند، شاید دور سفره بودیم ولی ما دست به غذا نمی بردیم.
ایشان به ما بچه ها هرگز نگفتند پیش از غذا بسم الله الرحمن الرحیم بگویید،
ولی وقتی می آمدند خودشان بلند می گفتند: بسم الله... و شروع می کردند
به غذا خوردن. به این طریق به ما امر به معروف می کردند. کسی از
خراسان شرفیاب حضرت صادق علیه السلام شده و عرض کرد: ما چطور می
تبلیم کنیم؟ حضرت فرمودند: با رفتار خودتان تبلیغ کنید؛ یعنی در واقع
با رفتار خودتان امر به معروف و نهی از منکر کنید.

اما نکته ی مهم دیگر که البته به مسأله ی امر به معروف و

نهی از منکر مربوط می شود این است که در مورد مستحبات کسی را

نمی‌شود مجبور کرد. خود خداوند هم چنین فرموده است، چون در احکام مستحب گفته‌اند که شخص مختار است انجام بدهد یا ندهد، منتها اگر انجام داد، خداوند از این خشنود می‌شود، خداوند یک اجر اضافی بر آن می‌گذارد، اما اگر انجام نداد، بر آن حرجی نیست، مجازاتی نمی‌کند. فی‌المثل آقایانی که رساله می‌نویسند در مورد ریش می‌گویند: ریش تراشیدن حرام است، در مورد شارب می‌گویند گذاشتن شارب مکروه است. اما این حکم در قرآن که نیامده، پس از کجا این مکروه استنباط شده است؟ از فرمایشات ائمه استنباط کرده‌اند. این است که گذشته از خود دستورات صریح شرعی، فرمایشات ائمه هم برای ما باید ملاک عمل باشد. آنچه آنها دوست داشتند ما هم باید از آن پرهیز کنیم و آنچه دوست داشتند بهتر است که ما هم همان کار را بکنیم، نه اینکه واجب است، این یک نوع امر مستحبی است. این تبعیت نشان‌دهنده‌ی معنای این شعر دیوان شمس است که:

دوش چه خورده‌ای بگو، ای بت همچو شکرَم

تا همه عمر بعد از این روز و شبان از آن خورم

یا مثلاً چون یکی از ائمه فرموده‌اند که من دوست دارم پنیر را با مغز گردو بخورم، این هم جزء مستحبات وارد شده است. البته منظور مستحبی است که شرع احکام دقیق آن را نگفته، بلکه از فرمایش ائمه استنباط شده است. البته در اینجا این بحث پیش می‌آید که وقتی

پیغمبر فرمود: **أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ**، من بشری هستم مثل شما، **يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ** به من این وحی می‌شود که خدای شما... ما اگر بتوانیم مطالبی را که راجع به **أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ** است با آنهایی که از قلمرو وحی است، جدا کنیم. در اینکه هر چه در قلمرو وحی است، یعنی هر چه قرآن و پیغمبر و ائمه هم که مبین قرآنند، فرمودند مسلماً در آن حرفی نیست، چه واجب یا مستحب یا حرام و مکروه باشد. البته نمی‌توانیم به سادگی تفکیک کنیم ولی اینکه فرمودند: **أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ**، سلیقه‌های زندگی در بشرها متفاوت است. ممکن است یک نفر سلیقه و به اصطلاح حتی ذائقه‌ی چشیدنش، خوردنش، با دیگران متفاوت باشد. در این قسمت ائمه هم مثل یک بشر هستند، جایی که پیغمبر فرمود: **أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ**، ائمه هم همینطور بشری هستند، البته نمی‌توانیم فرمایشاتشان را جدا کنیم. به همین جهت است که در مسأله‌ی اخباری که از ائمه رسیده بحث‌های متفاوتی شده منتها این بحث متأسفانه پیش نیامده، یا کمتر پیش آمده، ندیدم در جایی که به این قسمت توجه کافی شود.

شاید هم به همین جهت بوده است که در زمان ائمه هم همه‌ی صحابه حق نداشتند اخباری از ایشان را نقل کنند. به صحابه‌ای که اجازه می‌دادند، می‌توانستند از ایشان نقل کنند. سایرین اگر در مجلس

ائمه بودند و حرفی می شنیدند یا چیزی می شد، به عنوان حکایت ممکن بود بگویند، ولی فقط آنهایی که مجاز بودند، فرمایش ائمه را تشخیص می دادند. به این معنی که خود امام توجه داشتند که کدام صحابی درجه‌ی فهم عرفانیش به آن درجه هست که بتواند اخبار را از هم جدا کند و اخباری را که لازم‌الاجرا است به همه بگوید. ولی اصل اینگونه مستحب معمولاً روی علاقه و اشتیاقی است که به پیروی از امام است، پیروی از رهبر است، یعنی در واقع مثل همان شعری است که:

دوش چه خورده‌ای بگو، ای بت همچو شکر

تا همه عمر بعد از این روز و شبان از آن خورم

یعنی نه تنها همه چیزم را در اختیار تو گذاشته‌ام بلکه حتی ذائقه و سلیقه‌ی خودم را هم در اختیار تو می‌خواهم بگذارم که هر چه بفرمایی، بکنم. این روی جنبه‌ی احساسی است نه جنبه‌ی شرعی. همانطوری که چند بار قبلاً مثال زدم، من هر تابستان در خدمت حضرت صالح علیشاه درسی می‌خواندم، یعنی تا ۴۰ سالگی که حیات داشتند در خدمت ایشان بودم و پیش ایشان گاه هیئت و نجوم می‌خواندم. یک‌بار راجع به این احکام که مثلاً به چه دلیل خشکسالی است؟ به چه دلیل هوا خوب است؟ چیزهایی که در تقویم‌ها می‌نویسند، صحبتی شد. ایشان فرمودند: من به اینها که می‌نویسند خوب یا بد یا... هستند، توجه نمی‌کنم. فقط یک خبری هست که چون گفته‌اند

حضرت صادق فرموده است، به آن خبر اعتنا می‌کنم. نقل است که ایشان فرموده‌اند مثلاً وقتی قمر در عقرب است کار نکنید. فرمودند معلوم نیست حضرت صادق چنین چیزی گفته باشند، به نظر نمی‌رسد، ولی چون از ایشان نقل شده است من از این خبر به اصطلاح اطاعت می‌کنم. این نحوه مستحب، در واقع مستحبی شرعی نیست، مستحباً احساسی است، مستحباً عاطفی است. (غیر از واجبات که واجب است انجام دهد و اگر ندهد باری بر دوشش می‌شود) سایر مستحبات شرعی را هم انسان اگر بتواند، اجرا کند ولی اگر هم انجام نداد، حرجی بر او نیست. البته بهتر این است که به اشتیاق نزدیک شدن به دوست انجام بدهد.

شرح مستحبات^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سایر احکام شریعتی و فرمان‌های خدایی که در قرآن ذکر شده یا بزرگان که مبین قرآن‌اند فرموده‌اند باید تا بشود رفتار کرد و کوتاهی ننمود چون دوست می‌پسندد که آنچه پسندیده‌ی آنها بوده مستحب در فقه نامیده شده و تا بشود باید بجا آورد که غالباً آثار دنیوی هم بر آن مترتب است.^۲

اصطلاحی در فقه هست که به آن احکام خمس می‌گویند یعنی پنج حکم. می‌گویند خداوند بعضی امور را گفته است بکنید اینها را واجب یا مستحب می‌گویند، بعضی امور را فرموده است نکنید، آنها را حرام یا مکروه گویند و درباره‌ی اموری هم چیزی نگفته، اینها مباح است چه بکنید چه نکنید فرقی نمی‌کند. بسیاری مباحات در زندگی ماست.

اما آنهايي را که فرموده‌اند بکنید یک وقتی هست که برای نکردنش مجازات قائل شده، مثلاً فرموده است نماز بخوانید، حال اگر نخوانید و خدای نکرده به حدّ تارک الصلاة برسید گناه دارد و مجرم

۱. جلسات فقری شب‌های جمعه، تلفیق دوره‌ی اول تاریخ ۱۳/۱۲/۱۳۷۷ ه. ش. و دوره‌ی دوم

تاریخ ۳۱/۲/۱۳۸۸ ه. ش.

۲. پندصالح، صص ۸۶-۸۵.

هستید یا فرموده روزه بگیریید و امثال اینها. اینها را واجبات می‌گویند که نکردنش گناه دارد. اما احکامی را فرموده‌اند بکنید ولی برای نکردن آن مجازات قائل نشدند یعنی اگر هم نکردید حَرَجی بر شما نیست، ولی اگر بکنید ثوابی دارد، اینها را می‌گویند مستحب. در طرف مقابل آنهاهی را که فرموده است نکنید، اگر بر کردنش مجازات معین کرده باشد ما به آن حرام می‌گوییم؛ مثلاً فرموده: وَلَا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يَذْكُرِ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ، از گوشتی، قربانی‌ای، که بر آن نام خدا برده نشده نخورید. برای اینکه اگر بخورید خداوند مجازاتتان می‌کند. اما مجازاتش مجازات معنوی است. چنین گوشتی حرام است. ولی گاهی اوقات بر نکردن آن مجازاتی معین نکرده ولی اگر هم کردید اشکالی ندارد این از مکروهات است. از این قبیل هم خیلی زیاد است که معلوم نیست آنچه بعداً گفته شده همه‌اش از منابع صحیح است یا نه. مثلاً می‌گویند پنیر را تنها خوردن مکروه است، با مغز گردو بخورید. حالا اگر این حکم صحیح باشد این عمل مکروه است، یعنی اگر خوردید گناهی ندارد ولی اگر نکنید بهتر است.

در این قسمت پندصالح از مستحبات ذکر کرده‌اند برای اینکه واجبات نقطه‌ی مقابل محرّمات است، یعنی هر چه احتراز از آن واجب است حرام است و هر چه مکروه است احتراز از آن مستحب است.

بنابراین اگر ما درباره‌ی مکروه یا مستحب بحث کنیم می‌توانیم بگوییم که شامل آن‌های دیگر هم می‌شود. واجبات را که مسلّم است باید رفتار کرد و حرفی در آن نیست. ولی درباره‌ی مستحبات بعضی مستحبات در قرآن ذکر شده ولی خیلی از این مستحبات را تبدیل به واجب می‌کنند یعنی استنباطشان این است که بعضی از آنها واجب می‌شود. مثلاً در قرآن فرموده است: **وَإِنْ خِفْتُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا فَابْعَثُوا حَكَمًا مِنْ أَهْلِهِ وَحَكَمًا مِنْ أَهْلِهَا إِنْ يُرِيدَا إِصْلَاحًا يُوَفِّقِ اللَّهُ بَيْنَهُمَا**، اگر بین زن و شوهری از شما بیم اختلاف می‌رود، یک حکم از شوهر معین کنید، یک حکم از زن و اصلاح کنید. این حکم را غالب فقها می‌گویند مستحب است، یعنی واجب نیست. یا در آیه‌ی **إِذَا تَدَايَنْتُمْ بِدِينٍ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى فَاكْتُبُوهُ**^۱، وقتی معامله‌ای کردید آن را بنویسید، این را خیلی از فقها می‌گویند مستحب است و اگر نکردید گناهی هم ندارد. گناهی فقط این است که دعا را خداوند دیرتر قبول می‌کند، که می‌گوید تو به دستور من رفتار نکردی. این است که یکی از دلایل اینکه دعا دیرتر قبول می‌شود همین است که این قبیل دستورات را انجام ندادید. البته مستحباتی هم هست که از ائمه علیهم السلام منقول است. چون ما معتقدیم که ائمه اصلاً فطرتشان، خمیرشان، بر قرآن بوده، اصلاً خودشان قرآن ناطقند.

۱. سوره نساء، آیه ۳۵.

۲. سوره بقره، آیه ۲۸۲.

علی علیه السلام در جنگ صفین که قرآن‌ها را بالای نیزه کردند و قشونش گفتند ما به قرآن تیغ نمی‌زنیم، فرمودند این یک ورق کاغذ است قرآن ناطق منم. حالا این فرمایش علی علیه السلام در مورد سایر ائمه هم هست. بنابراین وقتی ائمه که مورد علاقه و احترام ما هستند و ما آنها را مبین قرآن هم می‌دانیم، مطلبی فرمودند، آن مطلب در فقه شیعه مستحب گفته می‌شود. فرمودند این مستحبات را هم تا بشود باید رفتار کرد. البته فرموده‌اند: «تا بشود»، کمالینکه در مستحباتی که در اخبار از ائمه نقل شده فرموده‌اند نباید بر خود تحمیل کرد. آن مستحبات را باید حتی المقدور انجام داد. البته این یکی از شرایط است شرط دیگری هم دارد و آن اینکه انسان به دنبالش با شوق برود. اگر کسی ساعت شماطه کوک کند که شب بیدار بشود که خواب‌آلود نماز شب بخواند، این نه تنها مستحب نیست بلکه ممنوع است. برای اینکه دل را نسبت به عبادت چرکین می‌کند. نقل است که کسی همسایه‌ای مسیحی داشت توفیق نصیبش شد که مسلمان شود. چون همسایه‌اش مسلمان بود به او گفت که من تازه مسلمانم، بگو چه کار باید بکنم؟ صبح سحر که خواب بود آمد و بیدارش کرد و گفت: وضو بگیر برویم مسجد. آمدند مسجد نماز خواندند. بعد گفت: تمام شد؟ گفت: نه، این دعا را بخوان. دعا را خواند. گفت: تمام شد؟ گفت: نه، این دعا را هم بخوان. همه‌ی اینها را خواند. گفت: تمام شد؟ گفت: نه، دیگر وقت نماز ظهر است.

نماز ظهر را خواند، باز همین مستحبات، بعد تا نماز عصر و مغرب و عشا طول کشید. شب خسته و کوفته آمدند منزل. فردا صبح که او رفت بیدارش کند، گفت: من مسلمانی نمی‌خواهم. مسلمانی برای شما بیکارها خوب است. منظور اثر سوء افراط در مستحبات است که خواستند نشان بدهند.

بعضی از مستحبات هم از روی قشری‌گری به معنای آن توجه نشده است. حالا الحمدلله همه جا لوله‌کشی و آب تمیز هست ولی آنوقت‌ها اینطور نبود. مثلاً در مسجد حوض آب داشت که خیلی هم بد رنگ بود. مرحوم حضرت آقای صالح‌علیشاه می‌فرمودند که مستحب است که وقتی وضو می‌گیرید از آب وضو توی دهانتان مزمزه و استنشاق کنید، ولی بعضی‌ها از همین آب کثیف، هم استنشاق و هم مزمزه می‌کردند. احياناً خیلی بیماری‌ها می‌گرفتند. ایشان می‌فرمودند معنای این دستور مستحب این است که آن آبی که با آن وضو می‌گیرید باید آنقدر تمیز باشد که با رغبت توی دهانتان ببرید و با رغبت استنشاق کنید. این است که درک معنای خود مستحب هم خیلی ضروری است.

فرموده‌اند که آثارش هم یک فایده‌ی دنیوی دارد. فایده‌ی دنیوی آن مثلاً در همین دو تا مثالی است که می‌زنم، مشهود است. این را بارها گفته‌ام کسانی که با هم قرارداد می‌بندند، هر نوع توافقی

دارند، بنویسند. برای اینکه اولاً چه بسا خودشان هم یادشان می‌رود چه توافقی کرده‌اند. به علاوه هر کسی از خودش مطمئن است ولی نه از ورثه‌اش. ورثه‌اش حق دارند که اظهار جهل، عدم اطلاع، بکنند. یا همین قضیه‌ی احتمال بروز اختلاف میان زن و مرد که یک حکم از طرف مرد و یکی از طرف زن تعیین شود که بررسی کنند. البته با استنباط از این آیه، قانون هم موظف کرده که این کار بشود. این کار بسیار خوبی است. برای اینکه بسیار دیده شده که آن اشخاص توانسته‌اند اینها را با هم صلح بدهند.

یکی از مستحبات که خیلی مورد مراجعه ممکن است باشد خواندن ادعیه است. کتب ادعیه زیاد است، کتاب‌هایی مثل *مفاتیح الجنان*، *صحیفه علویه*، *صحیفه سجادیه* و اینها. اما اینها ادعیه‌ی چه کسی است؟ اگر مسلم است از امام رسیده که خواندنش مسلماً اثری دارد مثلاً دعای عرفه حضرت امام حسین علیه السلام و *صحیفه سجادیه* اینها را می‌شود گفت از معصوم است. *صحیفه سجادیه* از کتاب‌هایی است که می‌توان گفت بعد از قرآن و *نهج البلاغه* برای ما شیعیان مرجعیت دارد. *صحیفه سجادیه* را خوب است بخوانید ولی نه اینطور که هیچ معنای آن را نفهمید، بلکه بخوانید ببینید چه فرموده‌اند. چون حضرت سجاد علیه السلام تعالیم خودشان را به صورت دعا اظهار کردند یا در بسیاری از دعا‌های دیگر که تعالیم اسلامی، تعالیم اخلاقی، به صورت

دعا است. مثلاً یکی از ادعیه این است: اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْتَغْفِرُكَ لِكُلِّ نَذْرٍ نَذَرْتُهُ وَكُلِّ وَعْدٍ وَعَدْتُهُ وَكُلِّ عَهْدٍ عَاهَدْتُهُ، خدایا از این گناهان نزد تو استغفار می‌کنم: نذری کردم و انجام ندادم، وعده‌ای با کسی کردم و انجام ندادم، قرارداد و معاهده‌ای را با کسی بستم، انجام ندادم. و به دنبال آن می‌فرماید که خدایا اگر کسی مظلومه‌ای به گردن من دارد و من دسترسی به او ندارم، چه مرده و چه زنده، از کرم تو که کم نمی‌شود تو از طرف من، هر چه می‌دانی به او بده تا از من راضی بشود. این مطالب برای ما تعلیم است. مظلومه‌ی دیگران را به گردن داشتن گناهی است که باید استغفار کرد و باید جبران کرد.

اما ادعیه هر کدام به تناسب حال اشخاص است. این است که فرموده‌اند دعاها را بپرسید، بعد بخوانید. برای اینکه متناسب با حال شما باشد. مثلاً کسانی هستند خیلی از گناهانشان ترس دارند (البته همه گناه داریم نه اینکه نباشد) این قبیل اشخاص دعاهایی باید بخوانند که به رحمت الهی امیدوار بشوند. قرآن می‌فرماید: إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا، خداوند همه‌ی گناهان را می‌بخشد. یکی دیگر هست که خیلی به کرم خدا امیدوار است که در روز قیامت به او می‌گویند که يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ^۲، ای انسان چه چیز تو را مغرور کرده به

۱. سوره زمر، آیه ۵۳.

۲. سوره انفطار، آیه ۶.

پروردگار کریمت؟ جواب می‌دهد خودت فرمودی: رَبِّكَ الْكَرِيمُ، کرم تو. این شخص، باید دعاهایی بخواند که از عذاب ذکر کرده که کمی اعتدال برایش برقرار بشود. چون گفتیم خوف و رجاء، ترس و امید، دو بال است برای مؤمن، برای سالک. باید سعی کنیم اینها همیشه متعادل باشد این است که در هر موردی دعایی که متناسب با حالمان است باید خواند. مثلاً در دعای کمیل می‌فرماید: خدایا اگر من را به دوزخ ببری با کسانی هم‌نشین باشم که اصلاً تو را نمی‌شناسند، آیا این شایسته است من که سرم در مقابل تو خم شده، به زمین رسیده، ولو نفهمیدم چیزی، با اینها باشم؟ یا می‌فرماید خدایا آتش جهنم را گیرم که تحمل کردم، دوری تو را چه کار کنم؟ تا ما در آن حال نباشیم که بفهمیم دوری از خداوند چیست، معنی این را نمی‌فهمیم. این است که فرموده‌اند هر دعایی، به خصوص دعاهای مشهور مانند دعای کمیل، دعای صباح و...، باید متناسب با حال شخص باشد.

خلاصه صفات مؤمنین

در خاتمه برای ازدیاد توجّه خواننده، صفات و اخلاق مؤمن واقعی را که نایب‌تر از کبریت احمر است و از فرمایشات خدا و رسول و حضرت مولی‌الموالی و سایر موالی علیهم‌السلام است به جای خلاصه آنچه تا اینجا نوشته شد، می‌نویسم که در این مورد تکرار هم مطلوب و برای تأکید و تذکر است:

مؤمن، خداخواه و خداجوست، نیت خالص و دل خاشع و تن خاضع دارد. پایش از راه بیرون نرود و بر راه نلغزد. دوستی‌اش بی‌آلایش و کردارش بی‌غش باشد. به خود پرداخته، به دیگران نپردازد، و از خود بر خود ترسان و دیگران از او در امان باشند. نگاهش به معرفت، بهره‌اش عبرت، خاموشی او حکمت، گفتارش حقیقت است. دانایی را با بردباری و خرد با پایداری و گذشت با توانایی و شجاعت با نرمی و مهربانی دارد. و هنگام نیکی کردن شادان و از بدی پشیمان و بر خود ترسان باشد. پایان کار را بسنجد و در سختی‌ها پافشاری کند و در هر حال و هر کار یاری از صبر و صلوة جوید و آماده و مهیای مرگ باشد، و ساز و برگ آن را فراهم سازد.

سرمایه‌ی عمر را بیهوده نگذراند و در نیکی صرف نماید و سفارش به نیکی نماید. حیثیّت بر شهوت چیره باشد و گذشتش بر خشم و دوستی بر کینه و قناعت بر آرزو، جامه مانند مردم پوشد، در میان آنها زندگانی کند و دل به آنها نبندد و در کار بندگی شتاب کند و کار امروز به فردا نیاندازد و در دنیا میانه‌روی کند و از معصیت خود را نگاه

دارد، زیانش به کسی نرسد، به بدکننده‌ی بر خود نیکی کند و با آن کس که از او بگسلد بیبوندد و محروم‌کننده را ببخشد، سؤال از کسی نکند و درخواست دیگران را رد نکند، روی نیاز جز به بی‌نیاز نبرد و نیاز نیازمندان را برآورد، انصاف نخواهد و انصاف دهد، خود را از لغزش نگاه دارد و همیشه مقصر شمارد و از لغزش دیگران درگذرد، دشمن ستمگری و یار ستم‌کشیدگان باشد.

از سردی مردم دلگیر نگردد، تجسس عیوب نکند و عذر پذیرد و عیب پوشد، از چالپوسی مردم شاد نگردد، از بدگویی اندوه به خود راه ندهد. با مؤمنین یکدل باشد و در شادی آنها شاد و به گرفتاری آنها اندوهناک گردد. اگر تواند به همراهی چاره اندیشد و دل آنها را خوش سازد. و اگر نتواند از خدا درخواست چاره نماید. برای آنها خواهد آنچه برای خود خواهد و بر آنها پسندد آنچه بر خود پسندد. از مؤمن قهر نکند و پند در پنهان دهد و نیکی آنها در آشکار و پنهان خواهد.

به روی آوردن دنیا خوشنود نگردد و از رفتن آن اندوهگین نشود. همت بلند دارد، به عادات بد خو نکند. لغزش را تکرار نکند، تا نپرسند نگوید و چون گوید کم و سنجیده گوید، کردارش گواه گفتارش باشد، از تدبیر زندگانی فروگذار نکند، از فریب و دورویی و دروغ بر کنار باشد، و خود را بزرگ شمارد و دیگران را پست نبیند، کسی را سرزنش نکند و با مردم نستیزد، و با زنان کم نشیند ولی به آنها مهربان باشد و دلشان خوش دارد، دل همسایه را بدست آرد، صدا را بلند نکند، سخن چینی نزد کسان ننماید در اصلاح کوشد، در حکم از درستی

نگذرد، ستم روا ندارد، در خنده پرده حیا ندارد، در کارها شتاب نکند نام مردم به بدی نبرد، حفظ‌الغیب همه نماید، دشنام ندهد، دوست دانا گزیند و از یار بد بپرهیزد، یاور ستمزدگان و یار آوارگان و ناتوانان باشد، با درویشان نشیند و خوشنودی مردم را بر خوشنودی خدا نگزیند و به مال و جان و اندام در همراهی کوتاهی نکند، او را که خواندند بپذیرد، بر دوستان به دیدار سلام کند، در کار مشورت نماید، در مشورت خیانت نکند، رشوت نگیرد، گرچه حق‌الزحمه و حق‌الجماله که ناروا نیست ستاند و اگرچه دقت در این مضامین با سنجیدن خود و کردارمان ناامیدی آورد ولی کرم خدا بی‌پایان و فضلش فراوان است، نباید دست از طلب داشت و آنچه به تمام نتوان دریافت همه‌اش را نتوان گذاشت:

گرچه وصالش نه بکوشش دهند

در طلبش هر چه توانی بکوش

باید کوشید و این صفات را میزان ساخته کردار را بر آن سنجید و خود را گناهکار و تبه‌روزگار دیده با نیاز از درگاه بی‌نیاز پوزش خواست:

بنده همان به که ز تقصیر خویش

عذر به درگاه خدا آورد

ورنه سزاوار خداوندیش

کس نتواند که بجا آورد

امید که به همه دوستان حال بندگی و نیازمندی بخشد و به

آنچه پسند مولی است موفق دارد.

مروری بر عناوین جزوات قبلی شرح رسالہ شریفہ پندصالح

قسمت اول

* شرح مقدمہ * شرح فکر و تحقیق * شرح دلائل بقای روح و تجرد نفس و عالم آخرت * خلاصہ صفات مؤمنین.

قسمت دوم

* شرح ایمان * شرح ذکر * شرح فکر * خلاصہ صفات مؤمنین.

قسمت سوم

* شرح انتظار * شرح صحبت و صلوات * شرح آداب خدمت * شرح کتمان سر * خلاصہ صفات مؤمنین.

قسمت چهارم

* شرح اخلاق * شرح مراقبہ و محاسبہ * شرح یاد مرگ، امل * شرح توبہ و انابہ * شرح حیا، خوف و رجا * خلاصہ صفات مؤمنین.

قسمت پنجم

* شرح تواضع، کبر، فخر و ریا، سمعہ، محبت و ترحم * شرح رقت، فراست، غضب و شہوت * شرح شجاعت، ہمت، فتوت، غیرت * شرح خشم، کظم، غیظ، عفو و احسان * شرح تہوّر، جبن، کینہ، عداوت، ظلم، شہوت، عفت،

شره و خمود * شرح توکل، تسلیم و رضا، شکر * شرح احسان والدین، وفا، قناعت * شرح استغنا، طمع، سخا و حرص * شرح حلال، مکر، خدعه، طغیان، جزع و حسد * خلاصه صفات مؤمنین.

قسمت ششم

* شرح خدمت * شرح مواضع تہم * شرح تعظیم امر و نہی * خلاصه صفات مؤمنین.

قسمت ہفتم

* شرح مواضع تہم * شرح تعظیم امر و نہی * شرح جمع شریعت و طریقت * شرح قرائت قرآن * خلاصه صفات مؤمنین.

قسمت ہشتم

* شرح نماز * خلاصه صفات مؤمنین.

قسمت نہم

* شرح اوراد * شرح دعا * شرح سحر * خلاصه صفات مؤمنین.

قسمت دہم

* شرح جمعہ * شرح روزہ * خلاصه صفات مؤمنین.

قسمت یازدہم

* شرح زکات - خمس * شرح انفاق * شرح حج * خلاصه صفات مؤمنین.